

## نگرش پدیدارشناسانه به بررسی نقش مرز در مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت

سنبل حاتمی\*، سید جلیل موسوی\*\*، غلامرضا طلیسچی\*\*\*

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۸/۱۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۰/۲۲

### چکیده

این پژوهش در پی بررسی موضوع مرز در مکان‌های انسان‌ساخت و مکان‌های طبیعی و بررسی موضوع میان فرد با زیست - جهانش هست. با توجه به نقش کلیدی مرز در مکان‌ها ابتدا به شناخت این پدیده (مرز) و سپس به بررسی آن در مکان‌ها پرداخته شده، همچنین در پی آن کیفیت مکان‌های حاصل از وجود این پدیده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. شیوه پژوهش به طریق مطالعات و کتابخانه‌ای هست و با استفاده به مطالعات موجود توسط پیشگامان رویکرد پدیدارشناسی، این پژوهش در خصوص مرز شکل‌گرفته است. تا از این طریق فرد به شناخت نسبی از مکان و جهان اطرافش ناکرده و در مداخلات محیطی‌اش موفق‌تر بوده و مکان‌هایی ایجاد کند که حس مکان و هویت در آن‌ها حفظ شود. تا شاید این‌گونه در کنترل زیست - جهانش موفق‌تر بوده و از پیشرفت مکان‌های بی‌هویت و بدون حس مکان حاصل از معماری مدرن پیش‌گیری کند و مکان‌هایی را با کیفیت و هویت مشخص ایجاد نماید.

### واژگان کلیدی

مرز، محصوریت مکان، مکان طبیعی، مکان انسان‌ساخت

E-Mail:sonbolhatami@ymail.com

E-Mail:mousavi\_jalil@yahoo.com

E-Mail: talischi\_g@yahoo.com

\* کارشناسی ارشد معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان

\*\* استادیار گروه معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان

\*\*\* استادیار گروه معماری، دانشگاه بولی سینا، همدان

## مقدمه

مرز جایی نیست که چیزی در آنجا متوقف شود بلکه مرز جایی است که ازانجا حضوری آغاز می‌شود. مرز واژه ایست بامعنایی عمیق چراکه در عین جدا کردن و ایجاد محصوریت می‌تواند ایجاد پیوند کرده و به عبارت بهتر محلی برای پایان یکی در آغاز دیگری باشد. مرزها ایجاد کننده دیالکتیک های درون و برون، پیدا و پنهان، حضور و غیاب، هستی و نیستی هست. همان‌گونه که تخلی مرز میان واقعیت و عدم واقعیت و وجود مرز میان هستی و نیستی است، آستانه در نیز، مرز میان درون و برون مکان است، مرز به گونه‌های مختلف بر انسان ظاهر می‌شود، مرزهایی که کاملاً آشکار، قابل‌لمس و رؤیت هستند مانند کهن‌ترین مرزهای فضایی تجربه شده توسط بشر (دیوار - سقف - کف) عناصری که در معماری نقش جداً کننده محیط درون از محیط بیرون را دارد؛ و مرزهای که به صورت پنهان‌اند ولی توسط حس افراد ایجاد محصورت می‌کنند حریم خصوصی هر فرد که در علم روانشناسی محیط از آن تحت عنوان قلمرو فضایی باد می‌کنند، مرزها با چهره‌های متفاوت حضور خود را هویتاً می‌کنند و به طور کلی میان دو پدیده موجود مرزی وجود خواهد داشت که پایان یکی و آغاز دیگری است که می‌تواند جداً کنند و یک فضای به‌واسطه مرز است که به مکان تبدیل می‌شود؛ و در این میان مرزها با ساختارهای متفاوت سبب ایجاد مکان‌هایی با کیفیت فضایی متفاوت می‌شوند. در واقع نوع و چگونگی ساختار مرزها ایجاد تنوع‌های مکانی و فضایی می‌کند و کاراکتری را برای فضای تعریف می‌کند. حضور انسان نیز در مکان می‌تواند ایجاد مرز کرده و به درک مرزهای موجود در مکان بیانجامد، نحوه حضور انسان در جهان و نحوه ارتباط انسان با محیط اطرافش به‌واسطه مرزهایی که وجود دارد میسر می‌شود مرزهای ذهنی و کالبدی عواملی هستند که انسان را از مکان و محیطش جدا کرده و در همان حال با محیط درمی‌آمیزد، پیش از حضور انسان در جهان، مرزها در میان مکان‌های طبیعی حضور داشته است اما اولین مرزهای تجربه شده توسط انسان مرزهای کالبدی و مرزهای میان جسمش با محیط اطراف است و بعداز آن با درک صحیح و شناخت این پدیده (مرز) است که قادر خواهد بود مکان‌هایی محصور جهت زندگی و آسایش خویش بنا کند.

## پیشینه پژوهش

در بحث سوابق، موضوع مرز در مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان - ساخت از دیدگاه فیلسوفانی همچون هایدگر، نوربرگ - شولتز، گاستون بشلار، پروین پرتوی و... موردبرسی و مطالعه قرارگرفته است که نتیجه این پژوهش‌ها هر کدام به شکل‌گیری اثری موفق انجامیده است. در رویکرد پدیدارشناسی، نقش نوربرگ - شولتز بسیار حائز اهمیت هست تلاش‌های وی در زمینه تدوین و تبیین نظریه معماری با رویکرد پدیدارشناسانه که از نظریات هایدگر بسیار تأثیر پذیرفته نمایانگر جستجویی است در پی آشکار ساختن جریان‌های نهانی زیر جریان‌های ظاهری معماری. او در طی مهرومومها با تبیین و معروفی اهمیت نگرش پدیدارشناسانه، در معماری آن را شیوه‌ای برای رهایی از بیگانگی انسان از فضای زیست خود معرفی نمود. در نگرش نوربرگ شولتز مکان به عنوان جایگاه وجودی انسان دارای ویزگی‌ها و ساختاری است که آن را برای سکونت پذیری انسان در جهان آماده می‌کند. در ساختاری که وی از مکان معرفی می‌کند، مفهوم عرصه درون و عرصه برون دارای جایگاه ویزگی‌ای است. در تفکرات نوربرگ شولتز نیز رابطه فضایی درون و بیرون به منزله ابزار اولیه ایجاد تمایز و تقسیم در محیط شناخته می‌شود (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۲).

نوربرگ شولتز در کتاب روح مکان به بررسی پدیدارشناسی مکان طبیعی و پدیدارشناسی مکان انسان - ساخت پرداخته است؛ و هر کدام از این مکان‌ها را به لحاظ خصلت فضایی و کاراکتر موردبرسی قرار داده است و به تأثیر محیط طبیعی بر مکان‌های انسان ساخت و به عکس تأثیر مکان‌های انسان - ساخت بر محیط طبیعی پرداخته است. ادوارد رلف در کتاب مکان و بی‌مکانی، مباحث مربوط به ارتباط انسان با مکان را موردبرسی قرار داده و در این میان مکان‌های طبیعی به عنوان بستری برای شکل‌گیری مکان‌های انسان ساخت معرفی شده‌اند.

پرتوی در کتاب در پدیدارشناسی مکان (۱۳۸۵) اشاره می‌کند که توسط پدیدار شناسان شاخص‌هایی در مورد ساختار مکان ارائه شده است. این شاخص‌ها عبارت‌اند از تمایز بین پدیده مکان طبیعی و پدیده ساخت دست بشر و سپس ایجاد طبقه‌بندی افقی عمودی بیرون و درون است. این طبقه‌بندی‌ها دارای معانی فضایی‌اند و فضای را به عنوان یک بعد وجودی معرفی می‌کند. شاخصه دیگر کارتر مکان است و بررسی این موضوع مکان را در بستر زندگی روزمره مورد شناسایی قرار می‌دهد و این تنها شیوه است که روح مکان را قابل درک می‌سازد.

موسوی در رساله دکتری خود سال (۱۳۹۱) با تبیین دیالکتیک عرصه درون و عرصه برون در پدیده مکان، این مقوله را در مکان‌ها و نیز در مکان طبیعی و انسان‌ساخت موردبررسی قرار داده است.

مهداد جعفری در گزارش تحقیق پایان‌نامه کارشناسی ارشد (۱۳۸۹) خود، با روش اول شخص به بررسی موضوع مکان در خانه‌های شخصی و کاشانه‌ها پرداخته است.

پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص موضوع مرز در مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت، درک انسان از محیط پیرامونش تأثیر چشم‌گیری داشته و بدنوعی شرط اساسی برای حصول مکانی مناسب جهت سکونت و مأوى انسان است.

## هدف پژوهش

هدف این پژوهش، شناخت ارتباط میان مکان‌های طبیعی و مکان انسان‌ساخت در مکان‌های زیسته هست که به‌تبع آن ساختار مرزهای میانی تغییر و در کیفیت مکان‌های طبیعی و انسان – ساخت نیز تغییرات حاصل می‌شود و این موضوع از سویی در تجربه افراد در مواجهه با این قبیل مکان‌ها تأثیر گذاشته و از سوی دیگر چگونگی کیفیت این ساختارهای ایجادشده در شناخت افراد نسبت به محیط پیرامونشان هست. از این‌رو آشنایی با مؤلفه‌ها و ساختارهای محیطی و چگونگی ارتباطات مکان‌ها با یکدیگر تأثیری شگرف در مداخلات انسانی در زیستگاه‌ش دارد.

## سؤال پژوهش

از آنجایی که رویکرد این تحقیق به روش کیفی پدیدارشناسانه، شکل می‌گیرد و به دنبال ایجاد چهارچوبی در جهت درک ماهیت مکانی است و در پی ویژگی‌های کیفی مکان، یعنی چگونگی ارتباط عرصه درون و عرصه برون، هست. بر این مبنای سؤال تحقیق بدین شکل مطرح شده است:

– مرزها چگونه بر مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت تأثیر خواهند داشت؟

– چگونه مرز و ایجاد محصوریت برای شکل‌گیری یک مکان و کیفیت‌های آن در ارتباط با یکدیگر هستند؟

## روش پژوهش

در این تحقیق با رویکردی پدیدارشناسانه در راهبرد تحقیق کیفی و ابزار مورداستفاده در این تحقیق به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد.

## ادبیات پژوهش

مقاله حاضر در رویکرد پدیدارشناسانه موردبررسی قرارگرفته است از این‌رو بهتر است تا در خصوص برخی مباحث موجود در پدیدارشناسی توضیحاتی که در جهت بهبود درک موضوع کمک می‌کند ذکر شود:

**پدیدارشناسی مکان:** رویکرد پدیدارشناسی بر مبنای حضور انسان در جهان است و از طریق حضور است که گستره بی‌پایان فضای مکان تبدیل شده و معنادار می‌شود. مکان و انسان دو پدیده وابسته به یکدیگر هستند زیرا حضور یکی باعث معنادار شدن دیگری می‌شود، همچنین مکان دارای دو مشخصه معنا و حضور است که در فضای معماری وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به مکان است. در واقع فضا تبلور فیزیکی مکان و یکی از مشخصه‌های بسیار مهم آن است (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). انسان زمانی قادر خواهد بود فضای را به عنوان یک مکان درک کند که در آن فضا حضور داشته و احساس امنیت کند. حس امنیت و در – مکان – بودن زمانی حاصل می‌شود که فرد خود را درونی یافته و این درون از طریق محصورت فضایی حاصل شود. در سخن دیگر شرط اساسی به وجود آمدن مکان ایجاد مرز و محصورت در فضاست. محصورت تا ایجاد هویت‌های متفاوت در مکان می‌کنند، این تفاوت در هویت‌ها باعث تجربه‌های گوناگون در افراد می‌شود و بدین گونه یک مکان در ذهن بازدید کننده ماندگار یا گذرا می‌شود. نوربرگ شولتز در خصوص مکان بیان می‌کند: «درون بودن، هدف اصلی در ورای مفهوم مکان است یعنی بودن در جایی دور از آنچه بیرون است.» لیندون عنوان می‌کند: «اساس مکان عبارت است از خلق درونی که از یک برون مجزاست: (درون بودن دانستن اینکه کجا باید است.)» (رلف، ۱۳۸۹: ۶۵). مکان به‌واسطه نوع حضوری که در آن شکل می‌گیرد دارای اهمیت می‌شود و هر حضوری به مکان معنایی خاص می‌بخشد، وجود سایه یک درخت در صحراء، حرکت یک رود در دشت هر کدام به مکانشان معناها و کیفیت‌هایی ویژه می‌بخشد.

## زیرساخت‌های پدیدارشناسی

– **وجود:** در خصوص وجود آرا و نظریه‌های مختلفی مطرح شده است، عده‌ای وجود را فراتر از جسم و مایت می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را صرفاً در حضور فیزیکی و به شکل ماده تعیین می‌کنند. دیدگاه اول در مباحث فلسفی شهروردی و شیخ اشراق و دیگر فلاسفه بحث

شده «که حضور را به صورت معنوی و خارج از مدت متصورند و بر این اساس اند که حضور و وجود با از میان رفتن جسمیت از بین نرفته و به مرحله دیگری منتقل می‌شود. دیدگاه دوم، وجود را جسمیت می‌داند و بر این اساس اند که با از میان رفتن جسمیت وجود نیز از میان خواهد رفت. (در این پژوهش بحث وجود، بر اساس دیدگاه (هایدگر) موردنرسی قرار گرفته است). هایدگر پیشگام این تفکرات است و وجود را بر اساس گرد هم آمدن چیزها می‌پنداشد. مولوپونتی به بودن در جهان، تأکید می‌کند و عنوان می‌کند که «وجود ما متضمن بودن ماست. ما به وسیله بدن خود برای بودن در مکان محدود شده‌ایم» (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۲). این جملات تأکید بر وجود مادی دارد چراکه اگر جسمی در جهان نباشد در واقع حضوری وجودی نیز حاصل نخواهد بود. بشمار می‌نویسد: وجود به خود نمی‌نگرد. بلکه شاید به خود گوش می‌دهد و بر جسته و مشخص نیست و با نیستی مرز کشی نمی‌شود.» (بیتلر، ۱۳۸۸: ۱۰-۱۲).

**- وجود انسانی:** در نگرش پدیدارشناسی، بالاترین حد حضور که در- دون- بودن هستی را به طور کامل ایجاد می‌نماید، حضور و وجود انسانی است. مکان در تفکر هایدگری وجود، در جهت آشکار نمودن اصالت انسان در جهان به حضور در می‌آید هایدگر اظهار می‌دارد: «مکان، انسان را در مسیری قرار می‌دهد که روابط و بیوستگی‌های خارجی وجود و در عین حال عمق و ژرفای آزادی و اصالت وجودی او را آشکار می‌کند» (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۲). مکان بر مبنای حضور انسان است که به مکان تبدیل می‌شود، بدون حضور انسان مکان به پنهان عظیم و فضای گون تبدیل می‌شود.

**- زیست جهان:** انسان از ابتدای حضورش در جهان به درک و دریافت محیط اطرافش مشغول است، همواره خویش را در مرکز جهانی مملو از اشیاء متصور می‌شود جایی که انسان در آن می‌زیبد جهانی است که چیزها در آن ساکن هستند و حضور دارند. «ما هر روزه از خانه‌ایمان درآمده و در خیابان‌های شهرمان گام برداشته، با انسان‌های دیگر دیدار می‌کنیم، در این خلال به بناهای گوناگون داخل و خارج می‌گردیم و بدین ترتیب تکالیف زندگی روزمره‌مان را در (مکان)‌های مشخص به انجام می‌رسانیم. ما همواره در محاصره تعداد کثیری از چیزها قرار داریم؛ درختان- خانه‌ها- اثاثیه و که حضور بی‌وقفه ما در این جهان را نشان می‌دهد»، (طلیسچی) جهانی که فرد در آن زندگی می‌کند و می‌آموزد جهان تجربه‌های زیسته است، انسان در این جهان هر چراکه همانند خودش حضور داشته باشد را تجربه می‌کند. اگر حضوری ملموس نباشد در این جهان نیز حضور نخواهد داشت. هر فضایی که به واسطه حضور انسان یا شئ به مکان تبدیل شود ویژگی‌هایی را نیز دارا هست. این ویژگی‌ها گاه به صورت ساختاری در مکان عمل کرده و گاه مؤلفه‌هایی هستند که فرد از طریق برخی حواس خود قادر به درک آن‌ها هست؛ و بر اساس این ویژگی‌هایی است که مکان معنادار و در افراد ایجاد تجربه‌های گوناگون می‌کند. این ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها به شرح زیرند:

**- خصلت:** جوهر مکان بر اساس عناصر متشکله و چگونگی شناخت آن مکان حاصل می‌شود، بر این مبنای هر مکان خصلت خاص خود را دارد. زمانی که اولین بار از یک شهر دیدن می‌کنیم خصلت آن شهر و مکان‌هایش است که باعث می‌شود ما در آن شهر احساس صمیمیت و یا غربت نماییم.

**- روح مکان:** روح مکان را می‌بایست بیان کننده ارتباط عمیق انسان و بهویشه انسان در دوران پیش از مدرن با جهان- زیسته دانست (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۲). روح مکان در واقع همان حسی است که یک فرد در محیط دریافت می‌کند و در زمان‌های دیگر توسط همان حس قادر خواهد بود تا آن را برای خود تداعی سازد.

**- جهت‌یابی و این همان سازی:** انسان برای تحصیل پایگاه وجودی اش باید بتواند خودش را جهت‌یابی کند او باید بداند کجاست، همچنین می‌باید خود را با محیط این- همان سازی کند، باید بداند که چگونه در یک مکان مشخص قرار دارد. انسان در مکان‌های مختلف توسط نشانه‌هایی خود را جهت‌یابی می‌کند خواه این نشانه‌ها جنبه ساختاری در فضای داشته باشد و یا نشانه‌هایی در ذهن فرد باشد.

**- هویت مکان:** هویت در زندگی روزمره مفهومی اساسی است، به گفته هایدگر (ما در همه‌جا و هر جا و به هر صورت با انواع و اقسام وجود سرکار داریم و هویت نشان‌دهنده این موضوع است). هویت مکان موضوعی بسیار تأثیرگذار است و راز ماندگاری یک مکان در چگونگی هویت مکان خواهد بود چنانچه در برخی مکان‌های مدرن که نقش هویت کمنگ است با نوعی بی‌مکانی و غربت‌زدگی روبرو هستیم.

**- ساختار کالبدی مکان:** در تحلیل ساختار مکان اولین گام تمایز بین پدیده طبیعی (چشم‌اندازهای طبیعی) و پدیده ساخت بشر (مجتمع‌های زیستی) است (پرتوى، ۱۳۸۷: ۸۰). در تحلیل یک مکان و ساختارهاییش تمایز بین طبیعی بودن مکان یا انسان- ساخت بودنش بسیار مهم است چراکه هر کدام از این پدیده‌ها بر اساس مؤلفه‌های خاص خود شناخته می‌شوند. نوربرگ شولتز عنوان می‌کند:

ساخтар مکان می‌بایست برحسب چشم‌انداز و قرارگاه توضیح داده شود و به‌وسیله مقولات فضا و خصلت مورد تحلیل قرار می‌گیرد (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸: ۲۴).

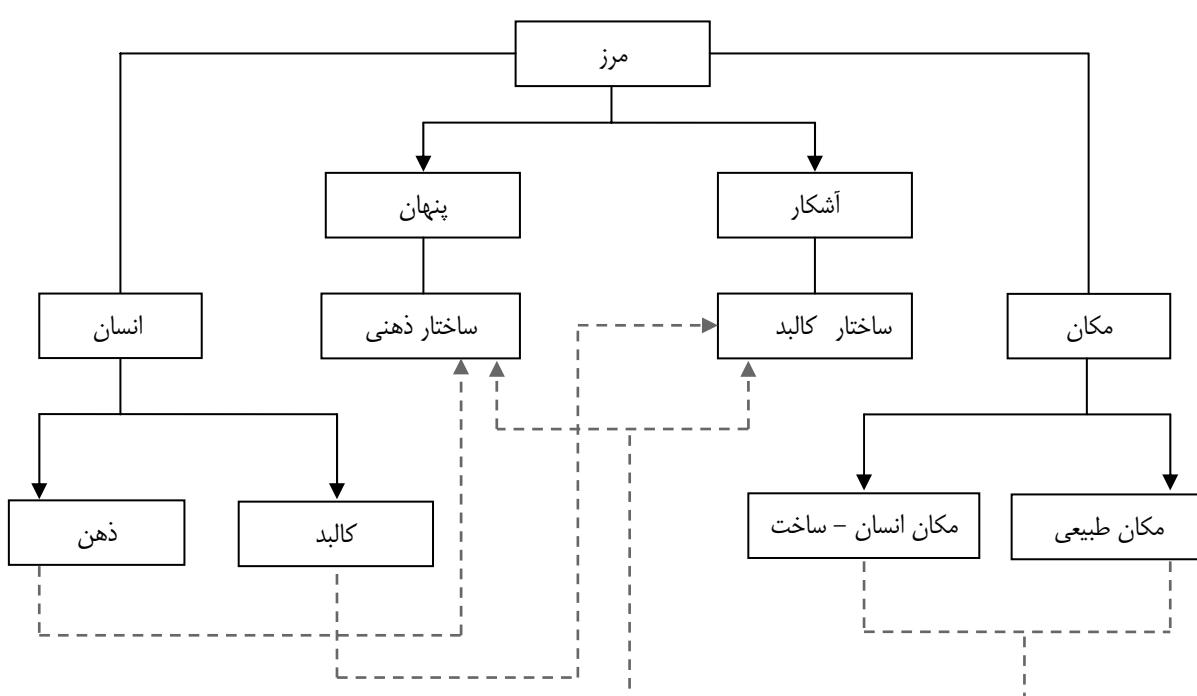
**- دیالکتیک درون - برون:** در مقابل هر بیرونی - درونی وجود دارد اولین درون در مقابل جهان اطراف، درون انسان است که مرز میان این دو را جسم انسان تشکیل می‌دهد، درک درست از رابطه درون و برون به افراد کمک می‌کند تا تصویری صحیح از جهان‌شان در ذهن ایجاد کنند و طبق این تصویر و برداشت صحیح مکان‌شان را بر پا سازند. آفرینش یک درون به‌طور خودبه‌خود یک بیرون را تشکیل می‌دهد، رابطه دیالکتیک درون و بیرون امنیت فیزیکی و محافظت از عناصر طبیعی و مسائل اجتماعی را به وجود می‌آورد و نیز به داشتن حس هویت شخصی یا گروه کمک می‌کند (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۲).

دیالکتیک‌ها به‌نوعی با مرزها و کیفیت‌های حاصل از آن‌ها در ارتباط‌اند. مرزها ایجاد درونیت کرده و تقابل درون و برون یک مکان به وجود آورنده نوعی دیالکتیک هست. در نظرات بشلاخ، درون و برون با تکیه‌بر تجربیات حاصل از تخیل، نوعی دیالکتیک درون و برون را شکل می‌دهند که با پویایی بین آن‌ها همراه است: برای بشلاخ، درون با صمیمیت و برون با بزرگی و بی‌کرانگی هم پیوند است؛ اما دوگانگی آن‌ها به‌وسیله پویایی مشخص می‌شود.

**- مرز:** مرز آن نیست که بعضی چیزها در آن متوقف می‌شوند، بلکه همان‌گونه که یونانیان نیز پی برده بودند، مرز آن است که از آن بعضی چیزها، شروع به حضور می‌کند (پرتوى، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

### مرز

محصوریت که توسط مرز ایجاد شده، موجب هویتمندی مکانی می‌شود که اگر این محصورت از میان بود مکان نیز هویتش را از دست می‌دهد. هایدگر عنوان می‌کند: «مرز جایی نیست که چیزی در آنجا متوقف شود بلکه مرز جایی است که از آنجا حضوری آغاز می‌شود» (پرتوى، ۱۳۸۷: ۱۰۲).



تصویر ۱ - ساختار مرز در مکان‌ها و میان انسان با محیط پیرامونش

مرزها میان ارتباط انسان با جهان اطراف نقش مهمی به عهده‌دارند؛ زیرا همان‌طور که باعث جدایی انسان از جهان اطرافش می‌شوند، پیونددنده آن‌ها نیز هستند. انسان اطرافش را به‌واسطه مرزها شناخته و درک می‌کند و برای تحصیل بهتر این شناخت از راههای گوناگونی اقدام می‌کند. در ابتدا او باید به شناخت مرزهای میان خودش با جهان پیرامونش پردازد که این موضوع به‌صورت غریزی در انسان شکل می‌گیرد، زمانی که فرد در کودکی اطرافش را کنکاش می‌کند، درواقع در حال شناخت و گذر از مرزهای میان

جسمش و دنیای اطرافش هست؛ و پس از تکمیل این مرحله او به بررسی مرزهای ساختاری در محیط اطراف و در ذهنش می‌پردازد. مرزها بر اساس ساختارشان به صورت مرزهای آشکار و مرزهای پنهان یا مرزهای کالبدی و مرزهای ذهنی می‌باشند؛ و بدین ترتیب چه در محیط و چه در افراد تجربه کننده محیط تجربیاتی باکیفیت‌های گوناگون به وجود می‌آورند.

**- مرزهای کالبدی:** انسان به واسطه کالبدش در دنیا حضور فیزیکی دارد و به کمک کالبدش محیط اطرافش را شناسایی می‌کند، او از آغاز زندگی از طریق کالبدش محیط را دریافت و درک می‌کند. هر عضوی از بدن طبق ساختار خود به نوعی در این دریافت‌ها انسان را یاری می‌رساند. پلاسمای اشاره به فلسفه مولوپونتی که تن انسان را مرکز تجربه جهان به شمار آورده و آن را در جهان به مثابه قلب در اندام جاندار می‌انگارد ظهار می‌دارد که «تجربیات حسی به واسطه تن یکپارچه گردیده و جهان و نفس همواره یکدیگر را بازتعیری کرده آگاه می‌سازد. درواقع دلیل اینکه ما مکان‌های خاص را به خاطر می‌آوریم آن است که آن‌ها کالبدمان را متأثر ساخته‌اند. یا ما آن‌ها را از طریق کالبدمان تجربه کرده‌ام. دیدار ماسوله صرفاً خاطره چشم‌اندازهای زیبای آن نیست بلکه خاطره فراز و نشیب‌هایی است که تن ما و عضلات ما، بالا و پایین رفتن از آن را تجربه کرده کف پایمان ناهموارهای راهش را فهمیده دماغمان بوهایش را استشمام کرده، گوش‌هایمان همهمه بازارش را شنیده، خاطره ماسوله خاطره‌ای تن - بنیاد است» (شیرازی، ۱۳۹۱: ۴۷) و بدین طریق است که انسان مرزهای محیط را توسط کالبدش درک می‌کند اما برخی از مرز از طریق کالبد درک نشده بلکه در ذهن فرد ساختار پیدا می‌کند، دیوارها - حصارها و هر عنصر کالبدی که حضورش و ساختارش ملموس باشد به وجود آورنده مرزهای کالبدی و هر آنچه حضور کالبدی نداشته و در تخیل انسان باشد مرزهای ذهنی می‌باشند.

**- مرزهای ذهنی:** انسان در ذهن خود می‌تواند مرزهایی ایجاد کند و یا از حیطه مرزهای زمانی فرارود. انسان توسط قدرت تخیل خود قادر است فضایی و مکانی را در ذهنش بازسازی کند و در این میان بدن و حواس فرد می‌تواند گذشته را لمس کند، او دستگیره کهنه درب، بوی صندوقچه‌های درون اتاق و حتی گرمی و سردی مکانی را نیز در ذهن خود تداعی می‌کند. خیال همچون پلی مسیر خروج انسان از روزمرگی‌هایش می‌شود. برای انسان قوی‌ترین و امن‌ترین پناه گاه، قلمروی ذهنی است که گاه در خلوت و تنها‌یی فرد با پناه بردن به این قلمرو به بازسازی روحی خود خواهد پرداخت. «هر یک از ما کنجی از خانه را بارها از آن خودکردایم و قلمرویی درون قلمروی محرم خانه ساخته‌ایم، قلمرویی خاص خود» (پلاسمای، ۱۳۹۰: ۶۵). مرزهای ذهنی دارای ساختار کالبدی نبوده و اغلب به صورت پنهان و در احساسات افراد بروز می‌کنند؛ یعنی افراد این قبیل مرزها را توسط حواس خود درک می‌کنند. علاوه بر مرزهایی که با کالبد و تخیل انسان درک می‌شوند، مکان‌ها نیز مملو از مرزهای گوناگون هستند مرزهایی که هر کدام تعیین‌کننده اهمیت و کیفیت‌های فضایی می‌باشند. کریستین نوربرگ شولتز مکان‌ها را در دودسته مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت قرار می‌دهد و برای هر کدام ساختاری مشخص تعریف می‌کند. در این مکان‌ها نیز مرزهای آشکار و پنهان ایجاد کیفیت‌های فضایی متفاوتی می‌کنند. در مکان‌های طبیعی کرانه‌های باغ - خط افق - رشته‌کوه‌های به‌همپیوسته ... و در مکان‌های انسان‌ساخت دیوارها - کف‌ها و سقف‌ها عناصر مرزی هستند که به وجود آورنده محصوریت‌اند و فضا را به مکان ارتقاء می‌دهند.

**مرز در مکان‌های طبیعی:** اصطلاح (مکان طبیعی) حاکی از مجموعه‌ای از سطوح محیطی، از قاره‌ها و کشورها گرفته تا یک قطعه سایه در زیر درخت است، همه این مکان‌ها به واسطه خصوصیات عینی زمین و آسمان معین می‌شوند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸: ۵۲). برای درک یک محیط طبیعی کافی است فرد حضور خود را در میان زمین و آسمان آبجایی که هیچ عنصر انسان - ساختی حضور ندارد بیابد، (زمین - آسمان - افق) عناصر مهم و تشکیل‌دهنده مکان طبیعی هست. انسان در مهرومومهای زیستن در طبیعت پی برد که برای هماهنگ شدن با این پدیده و برای بقای بیشترش باید از عوامل و قوانین حاکم در نظام طبیعت استفاده کرده و آن‌ها را در ساخته‌هایش بکار برد. انسان‌های ابتدایی، برای ایجاد سکونتگاه‌هایشان به دل طبیعت پناه برد و در آغوش کوهها و صخره‌ها محل و مأوایش را ترتیب داد تا در این هم‌زیستی با جهان اطرافش رازهای بقا و سکونت را بیاموزد. «صخره‌ها، گیاهان و آب (چیزها) ای طبیعی ابتدایی هستند و به تعبیر میرچالیاده مکان را معنادار یا مقدس می‌سازند، او می‌نویسد (بدوی‌ترین مکان‌های مقدس که می‌شناسیم آن‌هایی هستند که خرد جهان را به وجود می‌آورند، چشم‌اندازی از سنگ‌ها، آب و درختان) همچنین یادآوری می‌کند که (چنین مکان‌هایی هرگز به دست انسان انتخاب نمی‌شوند، آن‌ها فقط از سوی او کشف می‌شوند، به عبارت دیگر مکان مقدس به طریقی خود را بر وی آشکار می‌سازد.» (همان، ۱۳۸۸: ۴۸).

هر فهمی از محیط طبیعی ناشی از تجربه آغازین طبیعت به مثابه انبوه (نیروهای) زنده است. «بدینسان انسان در طبیعت ریشه دوانده و وابسته به نیروهای طبیعی بوده است. رشد قابلیت‌های ذهنی انسان از تحصیل چنین کیفیات پراکنده تا تجارت منسجم‌تری که در آن

اجزا و روابط متقابل در حالتی عام و کلی فهمیده می‌شوند تداوم می‌یابند، این فرآیند می‌تواند به شیوه‌های مختلف و در تطابق با محیط محلی رخ دهد.» (همان، ۱۳۸۸: ۵۲).

«انسان با حضور در یک مکان طبیعی و با تجسس در آن مکان به درک و دریافت عوامل و مشخصه‌های آن مکان نائل آمد و از این طریق می‌تواند بر آن محیط چرخ شده و به دخل و تصرف آن افراد، ذهن افراد در یک محیط و بنا به شرایط محلی یک منطقه خلاق و پویا شده و از این طریق می‌توانند مکان طبیعی را به همراه نیروهای پیرامونش در اختیار خود گیرند. انسان در ابتدا دریافته است که طبیعت از عناصر وابسته‌ای تشکیل یافته است که وجود بنیادین بودن را بیان می‌کند، چشم‌اندازی که او در آن میزید، جریان صرف پدیده‌ها نیست، بلکه دارای ساختار بوده و به معناها تجسد می‌بخشد.» (همان، ۱۳۸۸: ۴۳) «آمیختگی از انسان و نظام طبیعت هستند و مراکز معناداری از تجربیات بلافصل ما از جهان هستند.» (سیمون، ۱۹۹۶).

انسان در میان زمین و آسمان حضور خود را درک می‌کند و این‌گونه به درک چیزهای موجود در اطرافش می‌پردازد. چیزها نیز با گرد هم جمع شدن جهان را می‌چینند و آن را بر انسان آشکار می‌کنند. در مکان‌های طبیعی هر عنصری قادر خواهد بود تا مرز میان دیگر عناصر باشد یک ردیف درخت در انتهای باغ تغییر در نوع گیاهان و یا بافت زمین، همگی به نوعی مرزهایی هستند که در عین جداکنندگی پیوندی را در طبیعت به وجود می‌آورند. (افق - زمین - آسمان) عناصری هستند که در طبیعت بسیار مهم‌اند و نقش تعیین کننده دارند. زمین بستر مرزهای گوناگون و آسمان گستره بدون مرز هستی، در افق از یکدیگر جدا و هم‌زمان به یکدیگر می‌پیوندند تا بخشی از مکان طبیعی را به وجود آورند. مکان‌های طبیعی بر اساس ساختارشان شناخته و تجربه می‌شوند و همین ساختار است که درون مکان‌های طبیعی ایجاد مرز می‌کند. مرزها گاه توسط عناصر معماری و مصالح ساختمانی حاصل می‌شود و گاه توسط گیاهان و دیگر عناصری که قابلیت معماري شدن را دارند شکل می‌گیرند؛ در واقع مرزها در هر شکل و ساختاری که باشند قابل روئیت و آشکارند. همین ویژگی مرز سبب شد تا انسان پس از قرارگیری در مکانی که دارای محصورت بود پی به وجود مرز و خاصیت آن برد و با کمک این پدیده به ساختن مکان‌هایی امن برای زندگی اش بپردازد انسان پس از خروج از غارها توانست با استفاده از عناصر و گیاهان پیرامونش مرزهایی ایجاد کند و مکانی امن برای بقای خود ترتیب دهد. او خیلی زود عناصری مانند (دیوار - کف - سقف) را شناسایی کرده و تلاش برای جایگزینی عناصر مشابه در ساخته‌هایش را آغاز نمود. گاه ممکن است مرزهایی در مکان‌ها شکل بگیرند که دارای ساختار کالبدی نباشند اما ساختاری کاملاً ذهنی برای افراد داشته باشند این قبیل مرزها هیچ‌گاه روئیت نمی‌شوند اما به خوبی احساس می‌شوند و مکان را از محیط‌های اطرافش جدا می‌سازد. زمانی که در یک باغ بی‌حصار قدم می‌زنیم گرچه باع محصورت کالبدی ندارد اما هنگامی که به انتهای باغ نزدیک می‌شویم حس بیرون رفتن از درون باغ نشان‌دهنده محصورت ذهنی باغ است. جهان طبیعی اطراف انسان مملو از مرزهایی است که انسان آن‌ها را در ذهن خودساخته و یا به صورت طبیعی وجود داشته‌اند و با الگوبرداری از این ساختار به تعیین قلمرو و مکانش پرداخته است. از این‌روست که مکان‌های طبیعی پایه و اساس دیگر مکان‌ها بشمار می‌آید چراکه اولین زیست-جهان انسان بوده و درک انسان از محیطش را حاصل می‌شود.

**مرز در مکان‌های انسان-ساخت:** «اصطلاح مکان انسان‌ساخت بر مجموعه‌ای از سطوح محیطی از روستاها و شهرها گرفته تا خانه‌ها و فضاهای داخلی آن‌ها دلالت دارد. همه این مکان‌ها حضور یافتن (وجود) خود را از مرزها آغاز می‌کنند. کیفیت شاخص هر مکان انسان - ساخت عبارت از محصورت (enclosure) است و ویژگی‌های فضایی آن به‌واسطه چگونگی محصورت آن معین می‌شود. بدین‌سان محصورت می‌تواند کم‌وپیش کامل باشد، بازشواها و چهت‌های ضمنی می‌توانند حاضر باشند و ظرفیت مکان مناسب با آن تغییر کنند.» (نوربرگ شولتز، ۹۱). باشیدن در میانگاه زمین و آسمان حضور را به اثبات می‌رساند، در مکان‌های انسان‌ساخت شیوه ساخت و چگونگی قرار گرفتن بنا در واقع باشیدن بنا و میزان و کیفیت ادرک افراد را نمایش می‌دهد. زمانی که انسان محیطی را برای سکونت خویش برمی‌گزیند در واقع تصمیم به مقابله با نیروهای آن منطقه دارد و برای حفظ سکونت و بقای خود هر چه بیشتر بر کیفیت مکان‌های انسان‌ساختش می‌افزاید تا این طریق بتواند نیروها را کنترل و یا حتی در اختیار خود گیرد. عواملی از این‌دست سبب شد که هر منطقه ساخته‌شده‌ای شرایط و ویژگی‌های خاص خود را دارا باشد، به‌عبارت دیگر هر منطقه‌ای روح مکان و سرشت خاص خود را داشته و همین عامل سبب تفاوت‌ها و ایجاد مرزها شود. خصلت مکان انسان - ساخت تا حدود زیادی به‌واسطه درجه گشودگی آن معین می‌شود. سختی یا شفافیت مرزها موجب می‌شود تا فضا منزوی و یا به عنوان بخشی از یک کلیت به نظر آید، در اینجا به رابطه درون - برون بازمی‌گردیم که تشکیل‌دهنده گوهر اصلی معماری انسان - ساخت است. «یک مکان می‌تواند بدین صورت جان پناهی منزوی و جدا باشد که معنای آن حاصل حضور عناصر نمادین است، یا حاکی از یک محیط عینی (ادراکشده) باشد یا به جهانی

آرمانی و تصور شده مرتبط باشد. رابرت ونتوری در این خصوص می‌گوید: معماری در تلاقی نیروهای درونی و بیرونی فضا یا کاربری‌ها اتفاق می‌افتد. واضح است که این تلاقی در دیوار و بهویزه در بازشوها که دو حوزه را به هم می‌پیوندند اتفاق می‌افتد» (توبیرگ شولتز، ۱۳۸۸: ۹۴). گاه ایجاد یک صفحه در دل دشت یا جنگل، قرار دادن یک سایبان در گوش‌هایی از مسیر عابر پیاده، فضا را به مکانی انسان – ساخت تبدیل می‌کند. کیفیت فضاهای انسان – ساخت رابطه مستقیم با نوع مخصوصیتش و یا درجه شفافیتش با محیط اطراف دارد. مکان‌های انسان ساخت یا مصنوع با ایجاد مخصوصوت به وجود می‌آید هر مخصوصوتی خواه پنهان و یا آشکار، قادر است تا فضایی را به مکان تبدیل کرده و اگر این مخصوصوت ساخته شده باشد مکان را نیز به یک مکان انسان – ساخت تبدیل می‌کند. مکان‌های انسان – ساخت که به عنوان (مجتمع‌های زیسته) هم نامیده می‌شوند به نوعی شرایط سکنی گزینی افراد را فراهم می‌آورند. انسان برای سکنی گزین مجبور به دخالت در محیط اطرافش شد و چگونگی دخالت آن‌ها سرچشممه از شناختشان از محیط بود. فرد با برداشت صحیح از کیفیت برون بودن جهان اطرافش، موفق به ساختن درونی در مقابل آن جهان شده. «مکان انسان – ساخت فهم انسان از محیطش را نمایان می‌سازد، تکمیل می‌کند و نهادینه می‌سازد. به علاوه می‌توان تعدادی از معناها را نیز گرد هم آورد. به واسطه ساختن، مکان‌های انسان – ساختی خلق می‌شوند که روح مکان ویژه خود را دارند. این روح از طریق آنچه نمایان می‌شود، تکمیل می‌شوند و نهادینه می‌شوند یا گرد هم می‌آید تعیین می‌گردد، در معماری بومی روح مکان انسان – ساخت باید به خوبی پاسخگوی مکان طبیعی خود باشد در عوض در معماری شهری باید جامع‌تر باشد.» (همان، ۱۳۸۸: ۸۸). افراد طبیعت را زمینه اصلی قرار داده و مکان‌های انسان – ساختشان را بر پایه و اساس آن بنا می‌کنند. در این خصوص می‌توان به روستای ماسوله اشاره کرد که بنها هماهنگ با فراز و نشیب کوه و شب تند کوه شکل گرفته‌اند، همچنین روستای میمند که بنها برای در امان بودن از شدت تابش آفتاب در دل زمین ریشه دوانده‌اند. این آثار انسان – ساخت به خوبی شناخت افراد را از محیطشان و درک صحیح افراد را به نمایش گذارد است و به پهلوان و زیباترین شیوه ممکن (باشیدن) را در میان زمین و آسمان اعلام کرده و به حضور می‌رساند. «باشیدن در میان عرش و زمین به معنی استقرار یافتن در (میانگاه گوناگون) است یعنی عینیت‌بخشی وضعیت عمومی چونان مکانی انسان – ساخت.» (همان، ۱۳۸۸: ۱۷).

محیط انسان – ساخت؛ زمانی معنادار است که انسان احساس (در خانه) بودن را تجربه کند «مکان‌هایی که ما در آن‌ها رشد یافته‌ایم چنین خانه‌هایی هستند، به خوبی میدانیم که راه رفتن بر سنگفرش آن و بودن در میان دیوارهای مختص آن یا سقف ویژه‌اش چه حسی دارد، ما از مخصوصوت آرام‌بخش خانه جنوبی و گرمای آرامش‌بخش اقامتگاه شمالی آگاهیم. انسان از آغاز دریافتنه است که خلق یک مکان به معنای بیان گوهر وجودی هستی است. محیط انسان – ساختی که فرد در آن زندگی می‌کند صرفاً ابزاری عملی یا نتیجه رویدادی بی‌هدف نیست، بلکه واجد ساختار بوده و معناها را تجسد می‌بخشد.» (همان، ۱۳۸۸: ۷۹). یکی از محققان مکان که به طور ویژه‌بر عناصر فضایی مکان که مقوله "مرز" در مکان را تعریف می‌کنند، دارای تحقیقاتی است، توماس تایس-ایونسن است. او در کتاب خود بنام "الگوهای ازلی در معماری" (۱۹۸۷) با تمرکز بر حالات وجودی سه عنصر کف، دیوار و سقف، از طریق تجربه‌های انسانی، نوعی ارتباط درون و برون را در مکان پیشنهاد می‌دهد: «در آن کتاب، الگوهای ازلی در معماری تایس-ایونسن، استدلال می‌کند که معماری ساختن یک درون در وسط یک بیرون است مسیری مشخص در آنچه یک ساختمان حسی از گشودگی یا مخصوصوت (بسته به درجات رابطه درون و بیرون) را فرامی‌خواند که می‌تواند با بررسی کف و دیوار و سقف (مهم‌ترین عناصر اصلی معماری)، توضیح داده شود به طوری که آن‌ها حرکت، وزن و ماده را بیان کنند.» (سیمون، ۱۹۹۹). توماس تایس-ایونسن، با طرح سؤال؛ آیا امکان‌پذیر است که نظریه‌ای را نه تنها بر مبنای فناوری بلکه بر پدیداری کامل از معماری به وجود آورد؟ به دنبال پیدا کردن الگویی برای درک و تفسیر پدیده مکان است، او در جواب به این سؤال با قرار دادن با این سؤال با این تجربه به عنوان اساس درک انسان از جهان هستی، عناصر کف، دیوار و سقف را با مبنای وجودی سه حالت؛ وزن، حرکت و ماده موردنرسی قرار می‌دهد؛ «آگاهی ما در ارتباط با تجربه محیط، بازنمایی می‌شود.» (تایس-ایونسن، ۱۹۸۷: ۲۳) و عناصر کف، دیوار و سقف را دارای توان بیان وجودی باقابیت تجربه انسانی در معماری فرض می‌کند. دیوارها شاید در معماری اولین عنصری است که به چشم می‌آید، دیوار تشکیل‌دهنده بنای انسان ساخت‌اند و چگونگی باشیدن هر بنا توسط دیوارهایش مشخص می‌شود. کهن الگوهای مکان انسان – ساخت شامل (دیوار - کف - سقف) است که گرد هم آمدن این عناصر ایجاد مکان انسان – ساخت می‌کند. این عناصر نقش جداگانه‌های مکان را نیز از محیط اطرافش دارد. انسان‌ها بر اساس شرایط و موقعیت‌هایی که در آن می‌زیستند و با استفاده از عناصری که محیط در اختیارشان می‌گذاشت مکان‌هایشان را ساخته و عناصر (دیوار - کف - سقف) را انتخاب می‌کرند. این رفتار بشر در طی مهرومومهای متمادی پیشرفت کرده و خطرات و عوامل موجود در طبیعت او را مجبور به ساخت مکان‌های دائمی و مستحکم‌تر نمود. او با کمک عناصر موجود در دسترس فضای

اطرافش را به مکانی برای زندگی تبدیل کرد و بر اساس چگونگی مرزبندی مکان‌ها به کیفیت‌های مکانی متفاوت نیز دست پیدا کرد؛ و بدین ترتیب هویت یک مکان شکل می‌گیرد و «هنگامی که این مرزبندی مکانی مخدوش شود و از میان برود، مکان هویت خود را از دست می‌دهد» (همان، ۱۳۸۸: ۳۷).

«در یک مکان انسان-ساخت درون از بیرون توسط آستانه یا مرز جداشده است و کیفیت این پدیده و نظم آن باعث نظم فضایی در مکان نیز می‌شود.» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷: ۲۵). «مکان انسان - ساخت چیزی بیش از یک فضا با درجه متنوعی از گشودگی است. مکان انسان - ساخت در مقام یک ساختمان بر روی زمین می‌ایستد و به سمت آسمان برمی‌خیزد.» (همان، ۱۳۸۸: ۹۷). درواقع مکان‌های انسان - ساخت با شیوه باشیدن خود، خود را به هر بیننده‌ای نمایان می‌کنند و معرف خصلتی خاص از خود هستند یک ایوان بلند در ورودی مسجد خصلتی روحانی و ملکوتی دارد و با شیوه قد برافراشتن خود ناخودآگاه هر توجهی را به بالا و جایگاه ذات بی‌مانند جلب خواهد کرد. ساختن (making)، وجهی از انسجام است. وجه دیگر آن (form) است، انسجام تعیین‌کننده آن است که یک ساختمان چگونه می‌ایستد و برمی‌خیزد و چگونه نور دریافت می‌دارد. واژه (ایستادن) اشاره به رابطه ساختمان با زمین داشته و (برخاستن) بیانگر رابطه‌اش با آسمان است. ایستادن به‌واسطه نوع عملکرد پایه (base) و دیوار (wall) تعیین می‌یابد. پایه بر جرم و شاید فروقته و عناصر افقی تشید شده ساختمان را به زمین (می‌بندند) درحالی که تأکید بر جهت عمودی تمایل به (ازاد) ساختن آن دارد. خطوط و اشکال عمودی نشان‌دهنده رابطه‌ای فعال با آسمان و خواست دریافت نورند. به‌واقع عمودی گری و آرمان‌های مذهبی همواره باهم بوده‌اند. بدین طریق؛ زمین و آسمان در دیوار باهم تلاقی می‌کنند و شیوه (بودن) انسان بر روی زمین در نوع روی دادن این تلاقی تعیین می‌یابد.» (همان، ۱۳۸۸: ۹۸).

انسان با کمک ساختن بناهاییش معناهای محیطی‌اش را تجسد می‌بخشد درواقع از طریق ساختن مکان‌ها است که خود را در یک محیط ماندگار می‌کند، انسان با ساختن یک مکان ریشه‌دار می‌شود و خود جزئی از آن مکان می‌شود. واژه این طریق چشم‌اندازی را دچار تغییر می‌کند. این گونه دخالت فرد در محیط اطرافش نحوه و میزان شناختش از جهانش را آشکار می‌کند و بدین طریق زمینه چشم‌انداز را تغییر می‌دهد. دخالت انسان در یک محیط و الحق شدن ساخته‌هایش، ایجاد چشم‌انداز فرهنگی می‌کند. انسان‌ها همواره در طی زندگی خود معتقد به وجودی ماء و رایی بودند و برای بقای خود و ساخته‌هایشان از آن وجود حمایت می‌طلبیدند، آن‌ها این حضور را در طبیعت بیشتر از هر جای دیگر حس کرده و همواره سعی بر آن داشته‌اند تا مکان زندگی خود را بهنوعی در ارتباط با مکان‌های طبیعی برپا سازند. حضور انسان در روی زمین و زیر آسمان اثبات وجودی اش هست. درک صحیح انسان از محیط اطرافش و مکانی که در آن زندگی می‌کند تأثیری شگرف بر نحوه دخالتش در آن محیط دارد. چراکه فرد با آن محیط عجین شده و هر عنصری که در صدد ایجاد ناهماهنگی در مکانش باشد درواقع امنیت مکانی وی را بر هم زده و ناخوشایند می‌نماید. برقراری ارتباط صحیح و مناسب میان مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان - ساخت در یک چشم‌انداز به شناخت فرد از آن چشم‌انداز بستگی دارد و هر چه این شناخت بیشتر باشد ارتباط این دو مکان تناسب و نظم بهتری خواهد داشت. انسان با قرار دادن عناصر کالبدی و ایجاد مرزبندی در یک محیط؛ آن را محصور و مکانی را به وجود می‌آورد و سپس با ایجاد روزنه و آستانه سعی در به وجود آوردن ارتباط بصری یا کالبدی با محیط اطراف دارد؛ و بنا بر کاربری مکان این عناصر را انتخاب می‌کند. مکان به‌واسطه عناصر تشکیل‌دهنده‌اش و چگونگی قرارگیری آن‌ها نحوه باشیدن خود را و همچنین میزان شناخت سازنده‌اش را به نمایش می‌گذارد.

«انسان چشم‌انداز فرهنگی را می‌ساز؛ و ساختار بالقوه آن را چونان کلیتی معنادار آشکار می‌نماید. یک چشم‌انداز فرهنگی مبتنی بر (کشتن و پروردن) است و مکان‌ها، راه‌ها و قلمروهایی معین را شامل می‌شود که فهم انسان از محیط را تعیین می‌بخشد.» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸: ۸۱).

## نتیجه‌گیری

مرزها خواه آشکار و یا پنهان در مکان‌ها ایجاد محصورت کرده و محصورت، فضا را به مکان ارتقا می‌دهد. در مکان‌های انسان-ساخت این محصورت توسط عناصر تشکیل‌دهنده مکان ایجاد می‌شود درواقع در این قبیل مکان‌ها عناصر متشكل مکان، خود مرزهای مکان با جهان اطرافش نیز هست، مکان‌های انسان - ساخت و عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها الگوهای سرمنوی از مکان‌های طبیعی هستند و درواقع با توجه به عناصر موجود در طبیعت شکل‌گرفته‌اند. (دیوار- کف- سقف) کهنه الگوهای انسان-ساخت هستند که مترادف (افق- زمین- آسمان) که شاکله مکان طبیعی است هست. انسان در طبیعت و با حضور در روی زمین و ایستادن در زیر آسمان بودن و حضورش را حس می‌کند و از این طریق در پی کشف و مقابله با نیروهای طبیعی برمی‌آید. مکان‌های طبیعی ابتدایی‌ترین

زیستگاه‌های بشر بوده و از این زیستگاه‌هاست که بشر به راز بقا و چگونگی حضور در جهان پی برد و تا به امروز در این مکان‌ها زیسته است. فرد پی مهروموم‌ها بودن در این مکان‌ها شیوه دخالت در ساختار آن را آموخت و اکنون مکان‌های طبیعی گذشته‌اش را به مکان‌های انسان-ساخت امروزی تبدیل کرده است. انسان با تحت تأثیر قرار گرفتن در یک مکان پی به ویژگی‌های جاذبه و دافعه مکان‌ها برد و برای بهتر شدن مکان‌هایش به مقابله با نیرو و یا گسترش برخی از آن‌ها پرداخت اما آنچه امروزه بسیار مشخص و بی‌نیاز از شرح است، سرعت تبدیل ساختار شهرها و تغییرات فناوری هست که شهرهای پر روح و هویتمند گذشته را به کالبدی‌های بی‌روح و به میدانی برای تظاهر و رقابت ساختمان‌ها تبدیل کرده است. اکنون در شهرها آنچه بیشتر خودنمایی می‌کند، حضور ساختمان‌هایی است که ریشه در دل خاک‌دارند و سر بر آسمان می‌سایند و بدین شیوه باشیدن خود را به نمایش می‌گذارند و شاید این نمایش باشیدن انسان مدرن در دنیای خودساخته‌اش باشد. انسان‌ها از طریق کشفیات و فناوری خود چشم‌اندازهای طبیعی را به کلان‌شهرها تبدیل کرده و در میان بنایها در بی‌ایجاد چشم‌انداز و به وجود آوردن فضاهای سبز هست تا بدین صورت برای خود جهانی را یادآور شود که در ابتدا در آن می‌زیسته‌اند، او جهانش را با مرزهای گوناگون جدا می‌کند و در جایی دیگر مرزهایش را ناپدید می‌کند اما درنهایت امر برای درک حضورش و اثبات درونیتش باز بهسوی مرزها بازمی‌گردد و آشکارا شاهد این موضوع است که از هر طرف در جهان بنگرد، مرزی آغاز می‌شود. مرزی که با ساختارش مکانی را حاصل و باکیفیت مکانی، ایجاد تجربه درونی در فرد می‌کند.

## منابع

- بشلار، گ. (۱۳۸۸). دیالکتیک درون و برون (پدیدارشناسی خیال). ترجمه: امیر مازیار. تهران: نشر فرهنگستان هنر موسسه متن.
- پرتوی، پ. (۱۳۸۷). پدیدارشناسی مکان. تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- شیرازی، م. ر. (۱۳۸۹). عماری حواس و پدیدارشناسی ظرفیت یوهانی پلاسما. تهران: انتشارات رخداد نو.
- پلاسما، ی. (۱۳۹۰). چشمان پوست: عماری و ادراکات حسی. تهران: انتشارات پرهام نقش.
- رلف، آ. (۱۳۸۹). مکان و بی‌مکانی. تهران: انتشارات آرمان شهر.
- شار، آ. (۱۳۸۹). کلبه هایدگر. تهران، انتشارات نشر ثالث.
- شار، آ. (۱۳۸۹). هایدگر برای عماران، تهران: طحان هله.
- طلیسچی، غ. ر. (۱۳۸۴). زیست جهان و پدیده مکان. دوره دکترا، دانشگاه هنرهای زیبا تهران.
- موسوی، س. ج. (۱۳۹۱). رویکرد پدیدارشناسانه به گفتگوی عرصه درون و عرصه برون در عماری مساجد امام و شیخ لطف‌الله اصفهان، (رساله دکترا)، دانشگاه آزاد اسلامی، علوم تحقیقات تهران.
- نوربرگ شولتز، ک. (۱۳۸۸). روح مکان: بهسوی پدیدارشناسی عماری. تهران: انتشارات رخداد نو.
- نوربرگ شولتز، ک. (۱۳۸۷). عماری: حضور، زبان و مکان. تهران: انتشارات نیلوفر.

- Seamon, D. (1996). A Singular Impact: Edward Relph's Place and Placelessness, Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter. Fall, Vol7, No3, 5.
- Seamon, D. (1999). Thomas Thiiis-Evensen, Archetypes of Urbanism: A Method for the Esthetic Design of cities. <http://www.arch.ksu.edu/seamon/reviews-4/19/2012>.
- Teague, R. (2005). Intimate immensity in the Preschool Playroom: A Topoanalysis of Children's Play, Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter. Winter, Vol 16, No1. 10.
- THIIS-EVENSEN, T. (1987). Archetypes in Architecture. Norwegian University Press, Oslo.